

در محضر استاد (۸)

رؤیا در نیمه شب تابستان

مسعود فرزاد



یکی از مترجمان پیشکسوت شکسپیر در ایران مسعود فرزاد (۱۲۸۶-۱۳۶۰) است. فرزاد بیشتر به عنوان نویسنده و محقق شهرت دارد ولی دو نمایشنامه مهم شکسپیر یعنی هملت و رؤیای نیمه شب تابستان را نیز به فارسی و داستان موش و گربه عبید زاکانی را به انگلیسی ترجمه کرده است. فرزاد در سنندج و در خانواده‌ای اصفهانی به دنیا آمد و در دارالفنون تحصیل کرد و پس از مدتی زندگی در انگلستان به ایران آمد و در دانشگاه شیراز به کار و تحقیق ادبی مشغول شد. فرزاد یکی از چهار عضو گروه «ربعه» بود. سه عضو دیگر عبارت بودند از بزرگ علوی، صادق هدایت و مجتبی مینوی. آنها این گروه را برای دهن کجی به

«گروه سبعة» (شامل رشید یاسمی، نصرالله فلسفی، علی اصغر حکمت، حسن تقی‌زاده، عباس اقبال، محمد قزوینی و بدیع الزمان فروزان‌فر و چند نفر دیگر) گروه «ربعه» نامیدند. بزرگ علوی در خاطرات خود می‌گوید:

مسعود فرزاد برادرزن سعید نفیسی بود و گاهی برای اینکه خودی نشان بدهد به خانه شوهرخواهرش می‌رفت. هر هفته آنجا فاضلان و سردمداران ادب جمع می‌شدند. فرزاد ما را هم همراه خود می‌برد. ما جوجه نویسندگان تازه از تخم درآمده می‌خواستیم سری توی سرها در بیاوریم. ما چهار نفر بودیم و آن‌ها هفت نفر: آن‌ها را ادبای سبعة می‌نامیدند. شمع مجلس ما صادق هدایت بود. روزی مسعود فرزاد به شوخی گفت: اگر آن‌ها ادبای سبعة هستند، ما هم ادبای ربعه هستیم. گفتم: آخر ربعه که معنی ندارد. گفت: عوضش قافیه دارد، دیگر معنی لازم نیست... .

میان گلبن‌ها و خاربن‌ها
در باغ‌ها و چمن‌ها
میان آب و آتش
همه جا گردش می‌کنم
سریع‌تر از مدار ماه سیر می‌کنم

Over hill, over dale,
Thorough bush, thorough brier,
Over park, over pale,
Thorough flood, thorough fire;
I do wander everywhere,
Swifter than the moon's sphere.

رودخانه‌ای را می‌شناسم که بر ساحلش آویشن خودرو شکفته است
و گل همیشه‌بهار و بنفشه سربه‌زیر می‌روید
و پیچک خوشایند، و گل مشک‌نسترن
بر فراز آنها چتر بزرگی می‌سازند.
تیتانیا پس از رقص‌های شادی‌انگیز
به میان این گل‌های آرامش‌بخش آمده مقداری از شب را می‌خوابد.

I know a bank where the wild thyme blows,
Where oxlips and the nodding violet grows,
Quite overcanopied with luscious woodbine,
With sweet muskroses, and with eglantine.
There sleeps Titania sometime of the night,
Lulled in these flowers with dances and delight.

بهترین بازیگران هم سایه‌هایی بیش نیستند و
بدترین ایشان نیز اگر قوه خیال
به اصلاح و تکمیل ایشان پردازد بدتر از آن نیستند.

The best in this kind are but shadows, and
the worst are no worse,
if imagination amend them.

ولی آنچه منشأ سرگذشت‌های شب بوده
و اذهان ایشان را تا این اندازه دگرگون کرده است،
گویا چیزی بیشتر از صرف خیال بوده باشد
و دال بر وجود یک علت حقیقی و موجهی است
به هر حال هر چه بوده است بسیار غریب و حیرت‌انگیز می‌باشد.

But all the story of the night told over,
And all their minds transfigured so together,
More witnesseth than fancy's images
And grows to something of great constancy,
But, howsoever, strange and admirable.

اوه وقتی که هر میا خشمگین می‌شود؛ تندزبان و سلیطه است
در زمانی هم که به مدرسه می‌رفت تندخو و جنگجو بود.
او اگر چه کوچک است تیز است.

O, when she's angry, she is keen and shrewd.
She was a vixen when she went to school,
And though she be but little, she is fierce.

اگر ما سایه‌ها
کاری کرده‌ایم که برای شما ناخوشایند بوده است
اینک برای اینکه امر اصلاح شود
شما تصور کنید
که در تمام مدتی که این رؤیایا ظاهر شدند
شما در خواب بوده‌اید.

If we shadows have offended,
Think but this, and all is mended,
That you have but slumbered here
While these visions did appear.

عاشقان و دیوانگان دارای ذهن‌های جوشان
و مخیله‌های کارآمدی هستند.
میدان توهم ایشان فراختر از عرصه ادراکی است که برای عقل سرد فراهم است
دیوانه و عاشق و شاعر سراپا

از خیال ساخته شده‌اند
یکی چنان گروه‌های انبوهی از دیوان می‌بیند
که دوزخ با همه وسعتش گنجایش آن همه را ندارد!
دیوانه چنین است. عاشق نیز که به همان درجه خیالباف است
زیبایی هلن را در چهره تیره‌گون یک کولی می‌بیند
چشم شاعر بر اثر یک جنون ظریفی به گردش درمی‌آید
از آسمان، بر زمین و از زمین به آسمان متوجه می‌گردد
و در ضمنی که نیروی واهمه او هیئت چیزهای ناشناخته را مجسم می‌کند
قلم او آنها را به قالب اشکال درمی‌آورد.
و به یک چیز ناموجود و هوایی نامی و قرارگاهی می‌بخشد.

Lovers and madmen have such seething brains,
Such shaping fantasies, that apprehend
More than cool reason ever comprehends.
The lunatic, the lover and the poet
Are of imagination all compact:
One sees more devils than vast hell can hold,
That is, the madman: the lover, all as frantic,
Sees Helen's beauty in a brow of Egypt:
The poet's eye, in fine frenzy rolling,
Doth glance from heaven to earth, from earth to heaven;
And as imagination bodies forth
The forms of things unknown, the poet's pen
Turns them to shapes and gives to airy nothing
A local habitation and a name.